یادکردی از شهید ابراهیم هادی که بهمن ۶۱ آسمانی شد

ابراهیم در آتش فکه زیباترین شهادت را نصیب خود کرد

■ علیرضا محمدی

شک نکنیم مهری که از بعضی شهدا به دل آدم می‌افتد خدایی است! شهید محسن حججی و شهید ابراهیم هادی از این دسته هستند. چند سال پیش که گروهی فرهنگی به نام شهید ابراهیم هادی تشکیل شد و اتفاقاً اولین کتابشان را هم به نام «سلام بر ابراهیم» به زندگینامه شهید هادی اختصاص دادند، کمتر کسی ابراهیم را می‌شناخت، اما به ناگاه موجی برای خرید این کتاب راه افتاد! حتی به دست مقام معظم رهبری هم رسید. خواندند و با تعابیر عجیبی از این کتاب و زندگینامه شهید هادی گفتند: «خیلی کتاب جالب و جذابی است. وقتی کتاب را خواندم تا مدتی دلم نمی‌آمد این کتاب را کنار بگذارم... به قدری جاذبه دارد این شخصیت که مثل مغناطیس آدم را میخکوب می‌کند... بگردید این شخصیت‌ها را پیدا کنید.»

شهید هادی متولد سال ۳۶ در حوالی میدان خراسان بود. جوانی پر انرژی که زورخانه می‌رفت و مرام و معرفت در ذاتش بود. بچه محل‌هایش او را «داش ابرام» صدا می‌زدند. خودش هم لهجه و تکیه کلام‌های لوطی‌مآبانه داشت. مرتضی پارسائیان بچه محل و همرزم شهید تعریف می‌کند: «اولین بار که داش ابرام من را دید، از جثه و قواره کوچکم تعجب کرده بود. من چند سالی از ایشان کوچک‌تر بودم و زود هم وارد عرصه انقلاب و جبهه شده بودم. ابراهیم جلو آمد و با لهجه داش مشتی‌اش گفت: بچه کجایی؟ گفتم: دروازه دولاب. گفت: «اِاِاِ پس بچه محلیم.» بعد یک دستش را روی شانه‌ام گذاشت و آن یکی را برای دست دادن دراز کرد. از آن آدم‌های با مرامی بود که رفاقت خالصانه‌اش بوی یکرنگی و روراستی داشت.»

آنطور که از شواهد برمی‌آید ابراهیم هادی همان اولین روزهای شروع جنگ به جبهه سرپل ذهاب می‌رود (پیش از جنگ در کردستان حضور یافته بود) چون بچه محل اصغر وصالی بود، جزو گروه او در همین جبهه می‌جنگند، اما هیچ وقت مسئولیت برعهده نمی‌گیرد. یکی از دوستان شهید می‌گوید: «شهید هادی روحیات خاصی داشت. مسئولیت قبول نمی‌کرد. نه اینکه آدم بی‌مبالاتی باشد. اگر به ایشان می‌گفتید بیا و فرماندهی این دسته را برعهده بگیر، می‌گفت: ببین من نوکرتم. ما رو درگیر این چیزها نکن. فلانی رو بذار مسئول دسته، منم کنارش وامیستم کار می‌کنم.» الحق که کنار مسئول دسته می‌ایستاد و کمکش می‌کرد، اما خودش هیچ وقت مسئولیت برعهده نمی‌گرفت.

شهید هادی عکسی با لباس فرم سپاه دارد که باعث می‌شود خیلی‌ها فکر کنند وی عضو سپاه بود، اما همرزمانش تأیید می‌کنند که ابراهیم هیچ گاه به عضویت سپاه درنیامد و تنها به جهت علاقه‌ای که به لباس پاسداری داشت با این لباس عکسی به یادگار انداخته بود.

نکته جالب در زندگی شهید هادی این است که بسیاری از افراد پس از آشنایی با او، احساس مودت و محبت نسبت به این شهید دارند. در کتاب سلام بر ابراهیم(۲) به نقل یکی از خوانندگان کتاب می‌خوانیم: «متولد سال ۱۳۵۹ هستم، ولی الان حدود چهار سال است متولد شدم! من از آن دسته زنانی بودم که معنویات، جایگاهی در زندگی‌ام نداشت. همیشه دنبال چیزی بیرون از خود می‌گشتم تا آرامش پیدا کنم... (بعد از آشنایی با شهید هادی) سال بعد تصمیم گرفتم چادری شوم. شاید سخت بود، اما باید شروع می‌کردم.»

بعد از شهادت اصغر وصالی، شهید هادی همراه رزمندگانی چون حاج حسین‌الله کرم، جواد افراسیابی و... گروه شهید اندرزگو را تشکیل و در گیلانغرب عملیات چریکی علیه یگان‌های عمدتاً زرهی دشمن انجام می‌دهند. ابراهیم هادی همیشه در نوک پیکان نبرد بود و طوری می‌جنگید که انگار از چیزی ترس ندارد.

شهید هادی غیر از روراستی، یکرنگی و شجاعت، صفات حسنه دیگری داشت که باعث جذب دیگران می‌شد. در کتاب سلام بر ابراهیم(۱) خاطره جالبی از او نقل شده است: «از خیابان ۱۷ شهریور عبور می‌کردیم. من روی موتور پشت سر ابراهیم بودم. ناگهان یک موتورسوار دیگر با سرعت از داخل کوچه وارد خیابان شد. پیچید جلوی ما، ابراهیم شدید ترمز کرد. جوان که ظاهر درستی هم نداشت داد زد: هو چیکار می‌کنی؟ دوست داشتم ابراهیم با آن بدن قوی پایین بیاید و جوابش را بدهد ولی لبخندی زد و گفت: سلام خسته نباشید! موتورسوار عصبانی یکدفعه جا خورد. مکث کرد و گفت: سلام، معذرت می‌خوام، شرمنده. بعد هم حرکت کرد و رفت.»

فکه آخرین آوردگاه شهید ابراهیم هادی در دفاع مقدس بود. در ماجرای شهادتش آمده است که در جمع نیروهای گردان‌های کمیل و حنظله به شهادت رسید، اما ابراهیم هادی عضو هیچ کدام از این دو گردان نبود، بلکه به عنوان نیروی اطلاعاتی مسئولیت هدایت گردان‌های لشکر ۲۷ محمد رسول الله(ص) را همراه دیگر همرزمانش به عهده گرفته بود. ابراهیم هادی وارد معرکه‌ای می‌شد که او را جاودانه می‌کرد. چهره‌اش برافروخته و زیباتر از هر زمان دیگر شده بود. قبل از عملیات به یکی از دوستانش گفته بود: «خرمشهر آزاد شد و میترسم جنگ تموم بشه و شهادت رو از دست بدم. هرچند توکل ما به خداست... خیلی دوست دارم شهید بشم اما خوشگل‌ترین شهادت رو میخوام!»

شهید هادی در فکه جنوبی، در کانال‌هایی که اکنون به نام کانال کمیل و حنظله معروف است، کنار نیروهای دو گردان (کمیل و حنظله) می‌ماند تا به آنها کمک کند. برخی از نیروهای این دو گردان حدود پنج روز تمام درون کانال‌های موجود در منطقه گیر می‌افتند و هر از گاهی چند نفر از آنها از تاریکی استفاده کرده و به خط خودی برمی‌گردد. روز پنجم که مصادف با ۲۲ بهمن ماه ۱۳۶۱ است، سه نفر که انگار آخرین نفرات باقی مانده هستند، خود را به خط خودی می‌رسانند، در حالی که گرسنگی و تشنگی هر سه را از پا انداخته بود، از رزم جوان قوی بنیه‌ای می‌گویند که تا روز آخر هم آرپی جی می‌زد هم تیربار شلیک می‌کرد و هم به مجروحان رسیدگی می‌کرد. همین جوان نیرومند که شلوار کردی به پا داشت و با مشخصاتی که می‌دادند انگار ابراهیم هادی بود، تا لحظه آخر کنار مجروحان می‌ماند و بعد دیگر هیچ وقت خبری از او نمی‌شود. داش ابرام شهید شده بود.

نگاهی به نقش پشتیبانی نیروی هوایی ارتش در عملیات والفجر ۸

نیروی هوایی ۷۰ فروند جنگنده و بالگرد عراقی را سرنگون کرد

■ غلامحسین بهبودی

برای انجام عملیات والفجر ۸ در بهمن ماه ۱۳۶۴، رزمنده‌ها باید از اروندرود عبور می‌کردند. به همین دلیل پیش‌بینی می‌شد ارتش بعث عراق برای قطع ارتباط رزمنده‌هایی که از اروند عبور کرده بودند با نیروهای پشتیبانی که در این سوی رودخانه حضور داشتند، از حملات هوایی خود بهره ببرد؛ لذا به نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران مأموریت داده شد از رزمنده‌های سپاهی شرکت کننده در این عملیات پشتیبانی هوایی به عمل آورد. در گفت‌وگویی که با سرهنگ ستاد قاسم اکبری مقدم داشتیم، ایشان شرحی از عملیات نیروی هوایی ارتش در والفجر ۸ ارائه دادند که ماحصلش را پیش‌رو دارید.

عملیات والفجر ۸ کاملاً غافلگیر کننده بود. دشمن که از این عملیات جسورانه رزمندگان اعم از ارتش، سپاه و بسیج مردمی غافلگیر شده بود، به لحاظ وضعیت خاص منطقه از هرگونه تحرک زمینی وامانده بود؛ لذا برای فرار از این وضعیت و جلوگیری از پیشروی رزمندگان، اقدام به حملات هوایی در سطح بسیار گسترده‌ای کرد. عراقی‌ها از برتری هوایی خود اطمینان داشتند و با به پرواز درآوردن شمار زیادی از انواع هواپیما و بالگردها، به مصاف رزمندگان اسلام رفتند، اما برای مقابله با حملات هوایی آنها، نیروی هوایی ارتش ایران با اجرای طرح عملیاتی «شفق» توانست ضربه مهلکی به دشمن وارد کند.

یکی از ابتکارات و نوآوری‌هایی که به منظور مقابله با نیروی هوایی عراق صورت گرفت، تغییراتی بود که روی سامانه رادار و ناوبری و هدایت موشک زمین به هوای هاوک صورت پذیرفت تا آن را زیر هواپیمای «اف-۱۴» به عنوان موشک هوا به هوا در والفجر ۸ به کار گیرند. از همین رو یگان‌های پدافند هوایی ارتش با چهره و تاکتیکی متفاوت همراه با بهره‌گیری از تنوع جنگ‌افزارهای آفندی و پدافندی (راداری، موشکی و توپخانه‌ای) وارد صحنه نبرد شد.

ابتکار و خلاقیت‌هایی که نیروی هوایی ارتش انجام داده بود در کنار اقدامات تاکتیکی برای بهره‌برداری مناسب‌تر از تجهیزات یگان‌های آفند و پدافند هوایی، در طول «عملیات والفجر-۸» منجر به انهدام و سرنگونی بیش از ۷۰ فروند از هواپیماهای پیشرفته و بالگردهای تهاجمی نیروهای بعثی شد. چنین عملیات موفقی در مقایسه با روش‌ها و تاکتیک‌های متداول پدافندی و آفندی آن روز، نقطه عطفی در انجام نبردهای غیر کلاسیک یا ناهمتراز برای نیروی هوایی و پدافند هوایی ارتش محسوب می‌شد. همین امر مجموعه تاکتیک‌های نوین آفندی و پدافندی را پایه‌گذاری کرد.

عراق در عملیات «والفجر ۸» توان رزمی زیادی را به کار گرفته بود، اما با همراهی و اتحاد رزمنده‌های سپاه، بسیج و ارتش شکست سختی خورد. در این عملیات بندر استراتژیک «فاو» آزاد شد و بندر «ام القصر» عراق مورد تهدید قرار گرفت. از دیگر نتایج والفجر ۸ می‌توان به انهدام سکوهای پرتاب موشک رژیم بعثی صدام در منطقه فاو، تأمین امنیت تردد کشتی‌ها در خلیج‌فارس و بندر امام خمینی(ره)، قطع ارتباط رژیم بعثی صدام با خلیج فارس و تسلط کامل بر اروندرود و «خورعبدالله» اشاره کرد.

در این عملیات ۸۰۰ کیلومترمربع از زمین‌های دشمن به تصرف نیروهای ایرانی درآمد و حدود ۴۷ هزار نفر از نیروهای رژیم بعثی صدام کشته و زخمی شدند. علاوه بر این نزدیک به ۲ هزار و ۵۰۰ نفر به اسارت درآمدند. انهدام وسایل و تجهیزات دشمن در این عملیات قابل ملاحظه بود به گونه‌ای که بیش از ۶۰۰ دستگاه تانک و نفربر، ۵۰۰ دستگاه خودرو، ۱۵۰ قبضه توپ، ۷۰ فروند هواپیما، ۱۰ فروند بالگرد و سه ناوچه دشمن نابود و حدود ۱۲۰ دستگاه تانک و نفربر به غنیمت گرفته شد.

لازم به ذکر است عملیات پشتیبانی هوایی از «عملیات والفجر-۸» توسط نیروی هوایی ارتش، از تاریخ دهم بهمن ماه ۱۳۶۴ شروع شد و تا تاریخ ۲۹ اسفند ماه ۱۳۶۴ ادامه یافت که تا پایان این عملیات، ۲۷۰ سورتی پرواز بمباران هوایی، هزار و ۴۸۶ سورتی مراقبت مسلحانه و ۲ هزار و ۹۱۰ سورتی پروازهای خدمات پشتیبانی رزمی و ترابری نیروها، عکسبرداری هوایی، جابه‌جایی تجهیزات و تدارکات و جمع‌آوری اطلاعات انجام شد. در این عملیات ۴۰۳/۸۰۰ پوند سوخت توسط هواپیماهای سوخت‌رسان در اختیار شکاری‌ها و جنگنده بمب‌افکن‌ها قرار گرفت. همچنین در این عملیات حدود ۸۶ فروند موشک هاوک هم شلیک و تقریباً نزدیک به ۱۱ میلیون پوند مهمات جنگی هوایی بر سر دشمن ریخته شد.

گفت‌وگو

زندگی عاشقانه یک شهید

در گفت‌وگو با همسر شهید ولی‌الله مال‌میر

همسرم به من یاد داد زندگی یعنی با عشق زیستن

■ فریده موسوی

شاید برای ما ایرانی‌ها که کشورمان زادگاه دهها هزار شهید است، عادی باشد از انسان‌هایی بگوییم که زن و فرزند و زندگی را رها کردند و برای همیشه رفتند، اما اگر خوب نگاه کنیم، قطره قطره خون این شهدا با قطرات اشک مادران و همسرانشان آمیخته است. هر شهید داستانی دارد مملو از انتظارها، دل بریدن‌ها و مردانگی‌ها که از خود شهید و خانواده‌اش شروع شد و حماسه‌ای به نام دفاع مقدس را رقم زد. این بار گذری به زندگی شهید ولی‌الله مال‌میر می‌اندازیم. شهیدی که یک فرزند کوچک داشت و همسری جوان و زندگی خوب و آبرومند، اما از همه آنها گذشت تا ما از خوشی‌های زندگی‌مان بهره‌مند باشیم. متن زیر روایت‌های مهری سوری همسر شهید است که پیش‌رو دارید.

■ قصه عشق و مردانگی

سال ۶۱ بود که با ولی زیر یک سقف رفتیم. او ۲۰ ساله بود و من ۱۶ ساله. قبل از ازدواج خانه ما در تهران بود و بعد از ازدواج، همراه همسرم به نهاوند رفتیم. آنجا تنها بودم و همه کس من ولی شده بود. انصافاً هم با خوبی‌ها و مهربانی‌هایش تنهایی‌هایم را پر می‌کرد. من زمان ازدواج سن کمی داشتم. همسرم، مرا در یک روضه دیده بود و کارت پایان خدمتش را به عمد در خانه ما جا گذاشته بود تا به بهانه کارت برگردد و باز هم من را ببیند و پیشنهاد ازدواج را با خانواده‌ام مطرح کند. قسمت بود که در سن کم عروس او شوم. رزمنده پاسداری که خوبی‌هایش همه کمبودهای زندگی‌ام را پر می‌کرد و از او قصه عشق و مردانی را یاد گرفتم.

> ولی‌الله چون پاسدار بود مرتب به جبهه می‌رفت. آنقدر مهربان و دلسوز بود که مرتب از جبهه برایم نامه می‌فرستاد. هر بار که به مرخصی می‌آمد، برایم هدیه‌ای می‌آورد. شاید فقط چند روز در خانه می‌ماند، اما همین چند روز تمام نبودن‌هایش را جبران می‌کرد

■ هدیه‌ای از جبهه

ولی‌الله چون پاسدار بود مرتب به جبهه می‌رفت. من در خانه تنها می‌ماندم و انتظار آمدنش را می‌کشیدم. آنقدر مهربان و دلسوز بود که مرتب از جبهه برایم نامه می‌فرستاد. هر بار که به مرخصی می‌آمد، برایم هدیه‌ای می‌آورد. شاید فقط چند روز در خانه می‌ماند، اما همین چند روز تمام نبودن‌هایش را جبران می‌کرد. یک‌بار که به شدت بیمار بودم، ولی‌الله سرزده به خانه آمد. موعد مرخصی‌اش نبود و از اینکه او را در خانه می‌دیدم، تعجب کردم. وقتی پرسیدم چطور شده که این موقع به خانه برگشتی؟ در پاسخ گفت خواب دیده که من بیمار شده‌ام. دلش طاقت نیاورده و سریع مرخصی گرفته و به خانه آمده است. چون محبت زیادی بین ما بود، از کیلومترها دورتر احساس کرده بود بیمار هستم و خودش را رسانده بود.

■ پلاک محمد!

یک‌سال بعد از ازدواجمان، محمد تنها فرزند من و ولی‌الله به دنیا آمد. وقتی فرزندم متولد شد، همسرم در جبهه بود. دوست داشتم در تولد فرزندمان کنارم باشد، اما همسرم در جبهه بود و نتوانست بیاید. بعد از چند روز آمد. آن روز وقتی ولی را در کنار محمد و خودم دیدم، خوشبختی را از ته دلم احساس کردم. روز فراموش شدنی نبود. ولی‌الله خودش اذان در گوش نوزاد خواند و یک پلاک طلا که نام محمد رویش بود را به عنوان هدیه آورد. اسم فرزندمان انتخاب شده خود ولی بود.

■ شهادت در جوانرود

سال ۱۳۶۴ بعد از دو سال و نیم زندگی مشترک، خبر شهادت همسرم را برایم آوردند. آن زمان من هنوز ۲۰ سالم نشده بود که فهمیدم همسر شهید شده‌ام. البته هیچ وقت پیکر ولی را به ما تحویل ندادند و تا مدت‌ها فکر می‌کردیم زنده است. همسرم در کردستان و منطقه جوانرود فرمانده بود. ضد انقلاب نشانش کرده بودند و بالاخره او را در جایی گیر می‌اندازند و اسیرش می‌کنند. همرزمانش دیده بودند که ولی اسیر شده است اما کسی از او خبر نداشت. من سال‌ها در انتظار ولی ماندم. تا اینکه از طرف هلال احمر چند بار به ما اعلام شد که به احتمال قوی ولی‌الله شهید شده و نباید انتظار آمدنش را بکشیم.

■ بهاری که زود خزان شد

زندگی من و ولی‌الله مثل یک بهار بود. زیبا و دلنشین اما زودگذر و سریع. بهار زندگی من و ولی که با به دنیا آمدن محمد زیباتر شده بود، خیلی زود با شهادتش خزان شد. هرچند من حتی پیکر همسرم را ندیدم، اما خوشحال بودم او در راهی به شهادت رسید که به آن اعتقاد داشت. ما فقط دو سال و نیم با هم زندگی کردیم. در همین مدت، چیزهای زیادی از ولی الله یاد گرفتم. یاد گرفتم که زندگی فقط خوردن و خوابیدن نیست. زندگی عشق می‌خواهد و مردانگی و ایستادن بر سر ارزش‌ها.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۳۱۱

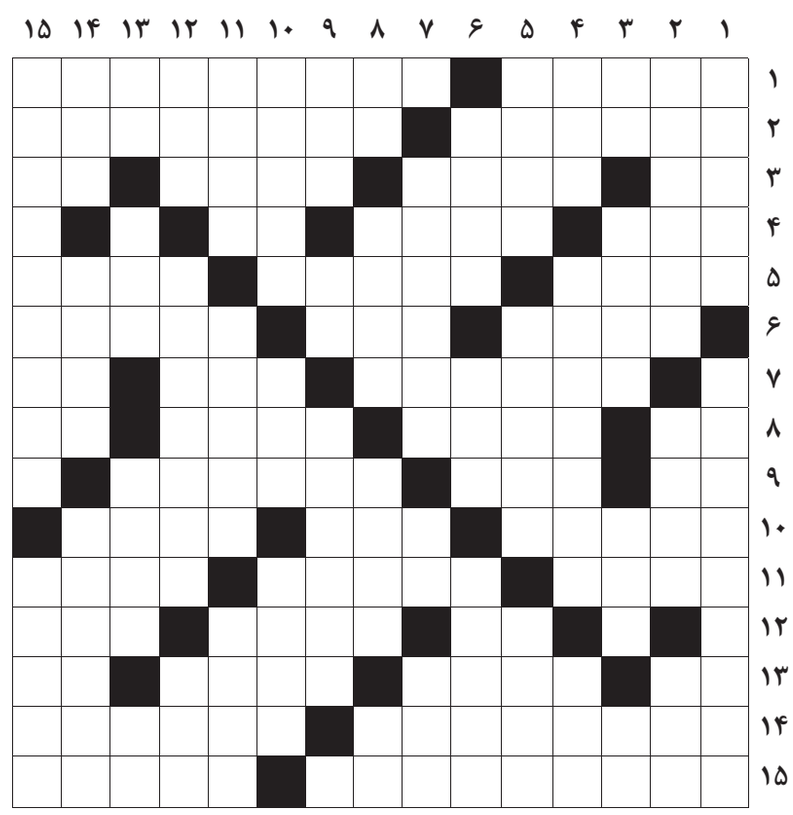

از راست به چپ

■ ۱ـ راز فاش‌شده- زلزله‌سنج ■ ۲- امضا- از جانورانی که نسلشان منقرض شده است ■ ۳- چهره- متاع- پارچه روبالشی- سرما ■ ۴- کوه سیمرغ- موشواره رایانه- درخت انگور ■ ۵- پرنده شکاری کوچک‌تر از باز- صمغ درخت گون- بین سر و تنه ■ ۶- اولین شهید اسلام- فدراسیون بین‌المللی دو و میدانی- وسط تابستان ■ ۷- تشویش و اضطراب- میوه پرخاصیت- بوی رطوبت ■ ۸- زیرپا مانده- پوست دباغی‌شده- پشتیبان- بدی ■ ۹- دریا- از بت‌ها- درختی با شکوفه‌های معطر ■ ۱۰- چراغ خوراک‌پزی نفتی- بهشت شداد- اتحادیه فوتبال اروپا ■ ۱۱- خبر- همداستان سلامان- خدای هندوها ■ ۱۲- اجاق گاز- روشن- سدی در تهران ■ ۱۳- زمین‌شوی- قلیه‌پوتی- اسمی دخترانه، در زبان عبری به معنی خورشید است- علامت مفعول ■ ۱۴- گناهی نابخشودنی که متأسفانه قبح آن در جامعه شکسته شده است- کینه‌توزی ■ ۱۵- رمان سامرست موام، نویسنده بنام انگلیسی- افتتاح

از بالا به پایین

■ ۱- مشایعت- ملکه مصر ■ ۲- چهارمین ساخته ده‌نمکی- یار همایون- خشک‌مزاج ■ ۳- شیره انگور- بیابان- گودال- یک بر روی یک ■ ۴- اما- اسکی مارپیچ- انتها ■ ۵- نام قدیم ویتنام- بی حیا و بی شرم- نی لبک ■ ۶- مجازاً به معنی بسیار مشتاق و آرزومند است- نشانه- سرور رعیت ■ ۷- بیماری در خود ماندگی- نوشیدنی حیات‌بخش- کمانگیر معروف ■ ۸- عنصر شیمیایی- بالاترین رنگ- درخت زرتشتیان- مساوی ■ ۹- از فرزندان نوح- تاقچه‌ای در دیوار- ساغر؛ پیاله ■ ۱۰- فرشته موکل بر مهرو محبت- مدرک- زانوی در ■ ۱۱- شهر روی آب ایتالیا- از شهرهای استان سمنان- زمین ورزش بوکس ■ ۱۲- فیلم ابوالفضل جلیلی- شست‌وشوی با عجله وسرسری- از عناصر اربعه ■ ۱۳- خاک کوزه‌گری- از طوایف ساکن در غرب کشور- نوعی ماهی خزری- قاچ نشده ■ ۱۴- از شهرهای استان فارس- برناگر دل پیر- نوعی تصویربرداری پزشکی ■ ۱۵- نوع حکومت کشور استرالیا- آسایش و آسودگی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۳	۸	
	۱	۲						
			۴		۵		۶	
		۴		۲				۶
۲							۹	۸
۳	۷			۶				
		۱	۸		۲			
						۴	۵	
		۶	۳		۱	۸		

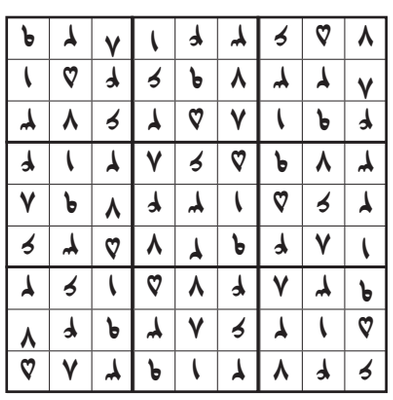

جدول کلمات متقاطع
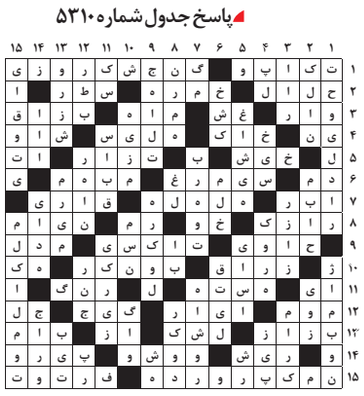
پاسخ جدول شماره ۵۳۱۰